

ادبیات روسی

داستانهای چخوف

بقلم آناتولی والکوف Anatoli Volkov

ترجمه س. ن.

« روسیه را غلیظ بکند » : از هر اقدامی برای تعلیم مرد جلو گیری میکرد، آشکاری می گفت که تعلیم مضرست .

طبیعی است که چخوف مردم دوست و ترقی خواه بر چنین اصول اجتماعی شدت پرخاش کرده باشد . يك سلسله تصاویر هزل آمیز از مخالفین تعلیمات و مردم خشن رسم کرده است . چخوف در سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ از سنت مطایبهات گوگول و سالتیكوف شچدرین Solykof - Chitkoldrine که بلافاصله پیش از او بوده است پیروی کرده . « داستانهای رنگارنگ » چخوف جای « نامهای رنگارنگ » شچدرین را گرفته است .

درین زمینه بی فایده نیست یاد آوری کنیم که چخوف بالاترین عقیده را نسبت بان نویسنده بزرگ هزال داشت و ذخایر دمکراتهای ۱۸۶۰ - ۱۸۷۰ را محترم می شمرد . در نامه ای که در ۱۴ مه ۱۸۸۹ میلادی Pletichiov نوشته درباره شچدرین گفته است : « جای سالتیكوف خالیست . آدم پر مغزی بود . پس از مرگ او « مردم بی سروپا » که روشنفکران متوسط روسیه را هم فراهم میکنند و پست فطرت و طرارند دشمن لجوج و راسخی را از دست داده اند . هر شب نامه نویسی هم مینویسند معایب را هاش کند ، بورشین Bourchine هم شایسته آنست که نیش بزند اما آنها سالتیكوف میتوانست آشکار تحقیر بکند . دو ثلث از خوانندگان او را دوست نمی داشتند ، اما همه عقیده باو داشتند . هیچکس از صداقت تحقیرهای او شك نداشت . »

چخوف در همه آثار خود درست با این « مردم بی سروپا » که روشنفکران متوسط روسیه را فراهم میکردند کشمکش

چخوف که از مفاخر ملت روسیه است نماینده مشهور ادبیات روسی بشمار میرود . استالین او را یکی از جالبترین نویسندگان روسیه میداند . آثار چخوف در توسعه ادبیات روسی و ادبیات جهان دوره تاریخی را آغاز کرده است . وی از سنن بهترین فرایح بشری که در راه پیشرفت کشمکش کرده اند پیروی کرده است . آزادی فردی را انقلاب کبیر فرانسه دربیانیه « حقوق افراد بشر و مردم » اعلان کرده است . مردان ترقی خواه کشورهای غرب از آزادی بشر دفاع کرده و بهترین نویسندگان مردم دوست در همه زبانهای جهان آنرا ستوده اند . چخوف همین راه را رفته است . باشور مخصوصی از استقلال و آزادی اندیشه انسانی دفاع میکند . بر بیداد و ستم و غرض و دروغ قیام کرده است . استقرار روابط اجتماعی نوینی را آرزو میکند که هر گونه خشونت مردم بر یک دیگر در آن نباشد .

چخوف در زمانی زیست که روسیه در استیلای حکومت استبدادی تزاری بود . حکومت تزاری افکار اجتماعی ترقی خواهان را سرکوبی میکرد و سیاست از تجاعی را بر مردم بر می انگیزخت . بهمین جهت همه آثار ادبی ترقی خواهان روسیه روح انتقادی درباره اصول اجتماعی آن زمان داشت . روح انتقادی چخوف بطرز جالبی در جنبه مطایبه آمیز آثار او ظاهر میشود . چخوف در هزل استادست ؛ حتی در هزلیات مسالمت آمیز او افشای معایب دیده میشود .

چخوف در سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ که باز تجاع سیاسی امتیاز دارد بکارهای ادبی خود آغاز کرده است . پوبدونوستزف Pobédonostzeff صدر اعظم تزار در آرزوی آن بود که

کرده و خسته هم نشده است. خطاست بپنداریم که چخوف منکر سنن سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ بود. در نامه ای خطاب بهمان کس نوشته است: «سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ دوره مقدسیست و اگر بابلهان اجازه دهیم آنرا غصب کنند آنرا ملوس کرده ایم».

چخوف جوانی که بنام مستعار «آنتوشا چخوتی» Antochà Tehékhoti چیز می نوشت بواسطه خوشحالی که از زندگی داشت امتیاز آشکار داشت و بر انتشار دهندگان متعدد بدبینی و تسلیم در برابر «بدی اجتناب ناپذیر» قیام میکرد. کورولنکو Korolenko در خاطرات خود نوشته است که از ۱۸۸۵ بعد چخوف «اثر مردی را که از زندگی خوشحالی بسیار احساس میکرد» در تولید کرده است. «چنان مینمود که از چشمان وی سرچشمه فرو نانشستی ذوق و خوشحالی بی مقدمه ای که در داستانهای او لبریزست می تراوید. در ضمن بچیزی، عمیق تر پی میبرد، چیزی که می بایست نمود و سنجیده نمود کند».

ستایسلاوسکی Stanislavsky چنین شهادت میدهد: «چخوف یکی از بزرگترین خوش بینان نیست که من هرگز دیده ام».

چخوف خود میگفت مردیست که خوشحالی از زندگی را حس میکند؛ عقیده ای را که در آن زمان در میان سخن سنجان برتری داشت و بنا بر آن چخوف بدین بوده بدین گونه رد کرده است.

چخوف معایب ارتجاع ر منادیان و مزدوران آنرا فاش کرده است. در داستان کوچک «علامت زمانه» (۱۸۸۳) چخوف وجه امتیاز آشکاری را شرح داده: وحشت سیاسی و اخلاقی که قوه ارتجاع مردم را در آن نگاه داشته بود. علامت حقیقی دوره آلکساندر سوم را با گوشه و کنایه بوسیله چند جمله ماهرانه آشکار کرده است. مردی اظهار عشق و زاری میکند: «عزیزم، قسم میخورم که بی شما نمیتوانم زنده بمانم. از وقتی که شما را دیده ام آسایش را از دست داده ام». در زمانی که معشوقه دهان باز میکند که پاسخ

دهد برادرش او را صدامیکند و خبردارش میکند: «در گفتگوی با این آقا احتیاط کن، زبانت را نگه دار. خودداری کن که چیز زیادی بگویی». «چیز زیادی» معنی خیلی واضحی دارد: «با او کنار بیار، زنش بشو، اما برای خاطر خدا احتیاط بکن... من این آدم را می شناسم... ناجنس درجه اولیست. برای کمترین چیزی فوراً راز ترا بروز خواهد داد». پیداست که عقیده چخوف تا اندازه ای آشکارست. همین مضمون در داستان کوچکی «خاطرات دختر جوانی» هست. دختر جوانی که بینجیره اطلاق خود تکیه کرده سیه چرده زیبایی را می بیند که چشمهای سیاه گود دارد. خوشحال می شود. با خود میگوید: سرانجام نوبت من رسیده است که خوش بخت باشم. با وجود این محقق می شود که سیه چرده زیبا جاسوسیست که در پی برادر اوست. پس از آنکه او را بزندان افکند کاملاً آماده است که در عشق معشوقه اش شرکت کند، اما معشوقه با خشم فریاد می کند: «ناجنس، از تو بیزارم».

از آغاز پیشه ادبی خود چخوف تصویر برجسته جالبی از مرتجعی، پریشیبو Prichibéev افسر جزء میسازد که نام او مثل شده است. پریشیبو افسر جزء تجسم اخلاق مزدورانت: دناوت نسبت بزیر دستان و خشونت نسبت بزیردستان. موجودیست که قابل اندیشه کردن نیست، آلت دست احمق و بی رحمی است، موجود بی اراده کوری که دست پروردگان هیتلر و گوبلز را بسیار بیاد می آورد.

چخوف در فن ایجاد سرسلسله ها استادست؛ حتی در طرحهایی که با شتاب ریخته خواص اصلی روان شناسی این اشخاصی را رسم میکند. انراق نیست اگر بگوییم که خواننده هم چنانکه بخردگی گیری از تمام آن اصول و تمام طرز حکومت اداره بازی و ملوک الطوائفی روسیه پی میبرد بی اراده بخردگی گیری از برخی از جهات زندگی هم متوجه می شود. داستان موسوم به «اطلاع» (۱۸۸۳) که دستگاه اداره بازی دولتی را که تامغز آن فاسدست وصف می کند کاملاً تصمیم یك واقعه جاریست. مردی وارد اداره ای می شود که

خود میشوند. اما ناگهان گفتگو متوجه زمان حال میشود. هنگامی که آن مرد لاغر که فقط دادیاز (رتبه هشت کارمندی) بود پی میبرد که دوست بچگی او مشاور مخصوص (رتبه سه کارمندی) شده است موقه چنان تغییر رفتار میدهد که زبانش بنای گرفتن را میگذارد.

در داستان دیگر « سرگگ کارمند » موضوع مرد بیچاره ایست که در تماشاخانه بی احتیاطی کرده و بر سر طاس سر تپیی که رو بروی او بوده است عطسه کرده. در بازگشت بیخانه آن کارمند از وحشت می میرد.

اینها قهرمانان برجسته ای از آن زمان و مکانند. در داستان « پشیمانان » جوانی که آرزو مندست از رئیس خود مقام خوبی بگیرد و آماده است از جانب او هر گونه سرشکستگی را تحمل کند میگوید: « گرفتیم که من خو کم، اما هر چه باشد آبرو دارم ». راستی او و نظایر او هیچ آبرو ندارند. چخوف تصاویر زنده ای از مستبدانی که هر قانونی را پایمال میکنند رسم کرده است. از آن جمله یروئو Pomoiev ملاکست که دهقانی را کتک زده و در برابر قاضی که یکی از بهترین دوستان اوست احضار می شود. عقیده دارد که هر کاری برای او مجازست و بقاضی دستور میدهد مرد بیچاره ای را که کتک زده است نرزدان بفرستد.

در ساختن تصاویر این مردم خشن چخوف از اصول شچدرین پیروی میکند که درین زمینه نمونه ای برجسته رسم کرده است. چخوف هم مانند شچدرین کسانی را که در برابر این مردم خشن زانو میزنند رسوا کرده است. آزادی خواهی که در برابر مرتجعین خود را خفیف میکند و شچدرین بعنوان دیگر اما بشدت آنرا رسوا کرده است چخوف وصف او را هم میکند.

در داستان « آزادی خواه » این گونه مردم را با حقیقت جویی بسیار معرفی کرده است. پونیمائیو Ponomaiiev که « اعتراض میکند » هنگامی که زنش او را مست لایعقل کشان کشان نزد رئیس میبرد که بمناسبت جشنی برای تبریک گفتن « نام خود را بنویسد » در باره رؤسا بیانات

اطلاعی بگیرد؛ نزدیک کارمند می رود، اما وی با کمال سادگی با وجود درخواست های ابرام آمیز تقاضا کننده متوجه او نمی شود. کارمند مشغول کارهای جزئی خودست: « عکسی را از روی لبهای خود میگیرد، بدقت در آن توجه می کند و بعد دوباره آنرا دور می اندازد »؛ درخواست کننده هر چند که بنای سرفه کردن را میگذارد فی الحقیقه از عهده بر نمی آید که جلب توجه کارمند را بکند. وقتی درخواست کننده دومات روی ورق باز شده کتابی میگذارد باز هم کاری ساخته نیست. سرانجام بنا بر دستور دربان باز اسکناس دیگری میگذارد و همانند مثل اینکه جادو کرده باشد اوضاع تغییر میکند. چهره کارمند بشاش می شود. لب خند مفصلی در لب های او نقش مینماید. می پرسد: « آقای عزیزم، چه میخواهید؟ ». نه تنها آن اطلاع را میدهد بلکه « حتی بنا میکند از هوا و محصول نیز سخن بگوید ». تا پای پله کان همراه درخواست کننده می رود و با احترام تبسم میکند. مثل اینکه حاضرست در هر دقیقه در برابر درخواست کننده زانو بزند. وقتی که رفت درخواست کننده با تعجب میگوید: « عجب مردمانی هستند! ». همین تعجب از خواننده نیز بر می خیزد: « عجب مردمانی هستند! مردمانی که شرافت انسانی ندارند و بجز اسکناس مبنای اخلاقی دیگری در نظر آنها نیست »؛ حکومت استبدادی درست بر همین مردم متکی بود؛ در همه مناطق زندگی محیط فساد، بی حسی و دورویی را فراهم کرده بود. چخوف کارمندی را نشان میدهد که در برابر رؤسای اداری خود بشکم می خیزدند و از زیر دستانشان انتقام آنرا می گرفتند؛ مردمی که در نظر آنها لقب هر چیزی را تحت الشعاع قرار میداد، مردمی که ایمان شخصی نداشتند و همه وقت در برابر رؤسای خود می لرزیدند.

در داستان « چاق و لاغر » چخوف برخورد دو دوست روزهای کودکی را وصف میکند که مدتی بود يك دیگر را ندیده بودند. در باره يك دیگر وجدی دارند. کاملاً در حال نشائه اند. دوستان بيك دیگر تبسم می کنند، چشمان اشک آلود بيك دیگر میدوزند و سر گرم یادگارهای گذشته

مسلسل خصمانه می‌کند. یونیمائیو در برابر این چنین تبریکات اعتراف می‌کند. سرانجام سرشکستگی تسلیم می‌شود.

اینک سیمای زنده‌ای از «یک روح کوچک آزادی خواه» در داستانیست که همین عنوان را دارد. این شخص مأمور دست برنامه‌نمایی از هواخواهان تأثیر را تشکیل دهد و مترجمه دلایل نگرمتن نمایش اخیر باشد که چوشکین Tehouchkine مشاور اداری سرور درست. نصف نمایش نامه آنرا شکسته و نویسنده آنرا رنجانده بود. این مرد آزادی خواه بهمان بدی «یکی از افراد خانواده بوربون» وظیفه خود را انجام میدهد. عباراتی که درباره آزادی گاه است روح حقیقی مأمور نامبخت را آکتمان می‌کند. وی دشمن همه «افراطیان» است. از آن جمله اشعار نکراسو Nekrassov و داستان «زن گندهکار» اثر تالستوی و آخرین مکالمه نمایشنامه «بدبختی ذوق بسیار داشتن» اثر گریباید و Gribuidov را افراطی میدانند.

درین زمینه انسان بیاد تصاویر آزادی خواهانی می‌افتد که شچدرین آنها را وصف کرده است: آنها نیز مخالف با «افراط» و «زیاده دوی در آزادی» هستند؛ مردم را به «اعتدال» دعوت می‌کنند و «تاجایی که ممکنست» اقدام می‌کنند. در داستانهایی چخوف که در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ نوشته باک دسته از آزادی خواهان جهان دیده میشوند.

داستانهایی که از آنها سخن رانیدیم در جزو آثار چخوف منحصر نیست. همان افکار در یک سلسله از آثار دیگر وی در همین دوره دیده می‌شود. داستان «وکیل مجلس» (۱۸۸۳) را بیاد بیاوریم که در آن آزادی خواهی هست که مأمور شده است در برابر رئیسی اعتراض کند؛ بمحض اینکه بدقتر او وارد می‌شود و همه او را می‌گیرد و باین قناعت می‌کند که با همه پولی که همراه خود دارد بلیطهای لاناری را که آن رئیس باو تکلیف می‌کند بخرد. میتوان داستان «حقیقت خالص» (۱۸۸۳) را در نظر گرفت که در آن تقریر نویس محکمه‌ای (رتبه چهارده کارمندان) مصمم است نزد رئیس خود برود که حال خود را با او در میان بگذارد. اما بمحض اینکه بدقتر او میرسد خطاباً تحقیر آمیزی نسبت بخود می‌خواند. داستان «ودویل»

Vaudeville (۱۸۸۴) «آزادی خواهان پنج دقیقه» را وصف می‌کند که چون یکی از دو بله‌های باک ن از رفیقان خود را می‌شنوند با شغف تلقی می‌کنند ولی چون در آن ودویل معلوم نیست چه «اشاراتی» می‌بینند ترس برشان می‌دارد و سرانجام بنویسنده آن تکلیف می‌کنند که آنرا پاره کند؛ زیرا سخن است «مرا بشناسند».

در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۹۰ چخوف مانند شچدرین باک دسته پهلووانهای دوره ارنجاء را وصف می‌کند. چخوف نیز مانند سلف خود از حقوق افسراد و از آزادی انسان از قید سازمانهای قرون وسطایی نمه ملوک الطوائفی که بر افراد استیلا داشته است دفاع می‌کند. در برابر کسانی که لابی رسمی در بردارند مردم آزادمش طبیعی را همه آرزوهای حقیقی آنها وصف می‌کند. در نامه‌ای که خطاب بشچدرین است می‌نویسد: «برای اینکه رفیق خود را بدری کنیم که احترام خود و کار خود را نگاه ندارد؛ برای اینکه از بدگویی‌ها و رشکها اجتناب کنیم؛ برای اینکه باو دروغ نگوییم و با او دورویی نکنیم؛ برای همه این کارها همین بس است که مرد باشیم». چخوف در برابر سرشکستگی و کند ذهنی یعنی این خواص اخلاقی نفرت انگیزی که طبقات حاکمه دانسته آنها را ترویج می‌کردند قیام کرده است. در داستان «رشته فرنگی» (۱۸۸۳) رفتار چخوف در برابر سرشکستگی و کند ذهنی خوب بیداست. یکی از اشخاص این داستان از خدمتگذار فرمان بردار و ابله خود «امتحانی» می‌کند. در حساب باو پامیزند. رفتی که این زن بیچاره با فرمان برداری این حساب را می‌پذیرد وی رو باو می‌کند و می‌گوید: «من شمارا دست انداخته‌ام، سرمشق سختی بشما دادم، همه پول شما را پس میدهم؛ درین پاکت است. اما چگونه ممکن است کسی تا این اندازه سرشکستگی تون بدهد؛ چرا پرخاش نمی‌کنید؛ چرا ساکتید؟ درین دنیا انسان نباید دندان تیز داشته باشد». در برابر این تصویر از مردم فرمان بردار چخوف تصویر «زن تهی دست دانا» را رسم کرده است که بر از غرورست و در برابر غرض ورزی

معتاد با احترام نسبت بالقباب، بوسیدن دست کشیشان، بسر فرود آوردن در برابر اندیشه‌های دیگران، بسیاس گزاردی در برابر هر لقمه نان، جوانی که چندین بار تازیانه خورده، بی گالش بدرس میرفت، زدو خورد میکرد، جانوران را شکنجه میداد، دوست میداشت در خانه‌خویشاوندان، مالدار و شام بخورد، بی آنکه هیچ حاجت داشته باشد تنها بواسطه ناچیزی خود با خدا و با مردم دوری میکرد، نشانی دهد چگونه این جوان قطره قطره روح بردگی خود را دور میرزد و يك روز بامداد حس میکند که خون زر خریدان در رگ او روان نیست بلکه خونی فی الحقیقه انسانی در آن روانست».

چخوف را ما برای پهلوانان آینده گور کی بدین گونه باز میکند. چخوف در ضمن اینکه بردگی و بیکارگی را بد میدانند در تشکیل جامعه ای که متکی بر اصول اساسی و ترقی خواهانه باشد یاری میکند. چخوف دشمن پابر جای کوتاه نظری مردم طبقه دومست که حتی مردم دستکار را هم تباہ میکند. پهلوانان مختلفی ابداع کرده که بسیاری از آنها کارهای جانانه میکنند اما ناچار بدام پستی مردم طبقه دوم می افتند. چخوف در همه آثار خود نشان میدهد چگونه از مردم بی سواد بیزارست. گور کی این صفت خاص آثار چخوف را کاملاً بحق در مقاله خود بعنوان «کتاب آشفته» ذکر کرده است. بنا بر عقیده گور کی داستانه‌های چخوف فکر را بیدار میکرد، مردم را و امید داشت همه زندگی را بگونه دیگر ببینند، گویی بخود می گفتند: «از کسانی مانند نوده ها و هزارها در روی زمین هست». «در سراسر زندگی مانند جعل در سوراخ خود خزیده‌اید و بهمین جهت زندگی شما تا بدینسان تاریک و حزین انگیزست». بنا بر عقیده گور کی «کتاب آشفته» (مقصود یکی از مجموعه‌های داستانه‌های چخوف است) چنان مینماید که بخوانندگان چنین میگوید.

داستانهای چخوف تنها سرگرمی معمولی نبود. پرسشهای جدی در برابر مردم طرح میکرد: «بچه کار میخوری؟

خدمت‌مان خود که در اطاعت او کنج کاپوهای تحقیر آمیز کرده بودند قیام میکنند (داستان «هیاو»). چخوف در تمام داستان میگوید درین دنیا باید دندان تیز داشت. در قیامی که چخوف بر سر شکستگی و کند ذهنی کرده است پیشوای گور کی Gorki است که دشمن خوبی هر گونه بردگی است. بی‌جهت نیست که گور کی تا این اندازه نسبت باین خاصیت هنر پیشوای بزرگوار خود اعتقاد کامل داشته است. گور کی در خواطر خود درباره چخوف، بیش از همه چیز کینه او را نسبت بر شکستگی انسان یادداشت کرده است. گور کی نقل میکند که چخوف درباره آموزگاران روستایی این فکر را ادا کرده است: «او گرسنه و ابله است و از ترس اینکه میداد تکه نان خود را از دست بدهد میلرزد. با وجود آنکه او نباید در روستا اول شخص باشد، بتواند همه سوالهای روستاییان جواب بدهد، روستائیان او را دارای قوای بدانند که درخور توجه و احترام باشد. باید آن چنانکه همه کس: ژاندارمها، دکانداران مضمول و کارمندی که عنوان بازرسی آموزشگاه‌ها را دارد ولی در صدد اصلاح تحصیلات نیست و تنها قانعست که بی اراده از دستور رؤسای خود پیروی کند این کار را در دیار ما میکنند هیچ کس نتواند باو پر خاش کند و او را سرافکنده کند».

نفرت چخوف از کند ذهنی و هراس بسته بدلبستگی او بتعلیمات و تمدن بوده است. اگر دوبار این عبارت «تربیت کردن مردم» را تکرار میکند اتفاقی نیست. تمایل همه آثار چخوف از نخستین داستان او بعد همینست. موضوع عمده آثار او همینست. از همه آنها يك مقصود دارد: بیدار کردن حس شرافت انسانی. گور کی همه غروری را که در کلمه «انسان» جمعست نشان داده. چخوف همان اندیشه را تأکید میکند و آنچه زبونی در کلمه «غلام» گرد آمده است نشان میدهد. در نامهای خطاب بسوورین Souvorine که در ۷ ژانویه ۱۸۸۹ نوشته چخوف میگوید: «بس داستانی بنویسید و نشان بدهید چگونه جوانی، پسر زر خریدی، دکاندار سابق، آواز خوان کلیسیا، دانش آموز دبیرستان، دانشجو،

معنی کار نو چیست؟». هیچ کس بهتر از گوزکی آثار چخوف را دریافته است. چخوف مانند جراحی تیغ بدست معایب جامعه را عمل کرده است. یک سلسله مسائل هیجان انگیز را در همه زمینه های زندگی طرح کرده است. همه اینها نشان میدهد که هزلیات چخوف جنبه بسیار جدی دارد و آثارش پر از اندیشه های فروزانست.

دورویی و تزویر در روابط میان مردم، فساد و دروغ در زناشویی و عشق، بی ترتیبی کودکان، همه اینها را چخوف استادانه وصف کرده است. در یک سلسله از داستانهای خود بخود آمدگی و درستیگری کودکان را در برابر اخلاق پست بی سوادان میگذارد. پسر بچه ای قول شرف دایی را که بدیدن مادرش آمده است صادقانه باور میکند. راز خود را باو مینسپارد: پدر مهربان خود را که مادرش را طلاق گفته است نهانی می بیند. پسرک التماس میکند: «اما برای خاطر خدا بمادرم چیزی نگویید، روی هم رفته با هیچ کس حرف نزنید زیرا که این سرست». اما دایی بلائیف Bilatov یکی از ملاکان سن پترزبورگ، بر کاکت قول شرفی را که بکودک داده است نقض میکند و هماندم همه را برای مادرش حکایت میکند و برای کودک که نخستین بار میداند دروغ چیست اندوه بسیار فرامهم میسازد».

چخوف همیشه با عشق بسیار کودکان را وصف میکند: بدین گونه تمایلات مردم دوستی خود را بیان میکنند. چخوف در همه زمینه های زندگی بدقت در کمین خصال منفیست که بر آنها پر خاش میکند. مزاجت قانونی را که از روی تزویر آنرا عشق می نامند ولی فی الحقیقه در راه منافع پست میکنند هجو می کند (رجوع شود بداستان «چگونه زن قانونی گرفتیم»). عشق زرخیز (داستان «طبیعت پر معما») روابط در میان زن و مرد را که متکی بر اختلافست (داستان «تراژدین» و «آنت») را وصف میکند ستم دیدگی زن را در اوضاع آن زمان نشان میدهد. میتوان گفت زمینه ای در روابط انسانی نیست که چخوف دست بان نزده باشد.

چخوف بوسیله داستانهای خود با بقای بردگی در اندیشه مردم کشمکش میکرد. چخوف خود می فهمید که هزلیاتش با اصول و اخلاق رایج منافی بود: همین را در داستانی بعنوان «مرد جوانی» وصف کرده است. این جوان منادی افکار نویسنده داستانت است. با نسخه مقاله ای با اداره یک مجله فکاهی می رود و محرك رفتار کاملاً منفی پراودولیو و پوو Pravidolionov میشود که از اصول جامعه آن زمان دفاع میکند.

پراودولیو و پوو میپرسد: «شما بنا برین نویسنده فکاهی هستید؟ درین جوانی باین اندازه فاسدید. میبایست شرمسار باشید». موضوعهای فکاهی که آن جوان با خود آورده بود شامل هجای شدیدی از اوضاع اجتماعی آن زمانست... بهمین جهت پراودولیو و پوو میگوید: «درین جوانی باین اندازه فاسدید». روابط در میان خود چخوف و مقامات حا که نیز بدینگونه بود. نکته جالب توجه اینجاست: داستان «مرد جوانی» را بعنوان تخطی از آیین نامه های سانسور رد کرده اند. چخوف در نامه ای خطاب بلیکین Leikine در ماه سپتامبر ۱۸۸۴ نوشته است: «مرد جوان من تعجب را بر انگیزنه است زیرا که مطابق آیین نامه های سانسور نیست... مردم مسکوی ما که هواخواه سانسورند تعجب میکنند. چگونه تعجب نکنند: در دیار ما کلماتی مانند نوار سه رنگ و غیره را خط میکشند...».

چخوف در نامه ای خطاب بپلشچئو Pléchtchéev می نویسد: «من از دروغ و خشونت بیزارم». این کینه نسبت بدروغ و خشونت را که متکی بر اصول مردم دوستیست از آغاز در نخستین داستانهای خود ادا کرده است. چخوف در آنجا دشمن خشونت و غرض ورزی و کوتاه نظری جلوه میکند.

گور کی در نامه ای خطاب بچخوف نوشته است: «شما باداستانهای کوچک خود کار بسیار بزرگی را ازینش میبرید: در میان مردم نسبت باین زندگی خمار آلود و نیمه جان که مرده شوی آنرا ببرد نفرتی برمی انگیزید».

گور کی در مقاله ای مخصوص بداستان چخوف بعنوان

« دردره » دربارهٔ مجموع آثار چخوف این نتیجه را میگیرد: « مطلب اینجاست که هر داستان چخوف در ذهن ما آهنگ بی‌نهایت گران بها و لازمی را برمی‌انگیزد: آهنگ دلاوری و عشق بزندگی ».

چخوف مانند برخی از پهلوانان خود و مانند ایوانو و Ivanov در درامی که همین نام را دارد بهیچوجه بدبین و بهانه‌گیر نبود. در میان ایوانو که پیش از یک راه نجات و آهنگ خود کشی چیزی نمیدید و هر شوق نسبت بزندگی را از دست داده بود و چخوف که پر از شور زندگی بود هیچوجه اشتراکی نیست زیرا که وی آشکار می‌گفت: « آنچه برای من مقدس تر از همه چیزست کالبد انسانی، تن درستی، ذوق، هنر، الهام، کامل ترین عشق و آزادی، از میان بردن خشونت و دروغست بهر شکلی که باشد ».

چخوف نیز از دولی‌های این روشنفکران سرخورده بیگانه است. برای دریافتن این انحرافات آن چنانکه چخوف آنها را در مییافت می‌بایست مافوق این گونه مردم باشد. این همان نکته‌ایست که در داستانه‌های چخوف می‌بینیم. رفتار او در بارهٔ این گونه مردم پر از خرده‌گیریست. خود در بسیاری از مکاتیبش همین را گفته است. بدین گونه در نامه‌ای خطاب بسورورین Souvorine بتاريخ ۳۰ دسامبر ۱۸۸۸ چخوف بتفصیل در بارهٔ درام خود بعنوان « ایوانو » و قهرمانان آن سخن می‌گوید. جای آنها را در محیط آن زمان معلوم میکند.

این نامه که بسیار جالب توجهست نشان میدهد که چخوف درست ارزش آرزوهای پست و خام قهرمانان خود را میدانسته است. نمی‌کوشد راه « گروه روشنفکران روسیه » را نشان دهد. این روشنفکران هنوز هیچ نشده خسته میشوند و چون مقصدی در پیش ندارند در حدود ۳۵ سالگی می‌گویند: « جانم... زن نگیرید. از تجربهٔ من عبرت بگیرید ». یا اینکه: « روی هم رفته آزادی خواهی چیست؟ پیش خودتان بماند کاتکو و Katkov بیشتر حق داشت ».

کاتکو (۱۸۱۸ - ۱۸۸۷) در آن زمان سر دبیر مجلهٔ « پیام آور روسیه » بود. یکی از مرجع‌ترین نمایندگان

نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم بود.

چخوف قهرمانان « داستان کسالت آور » خود را با همین خرده‌گیریها وصف کرده است. در نامه‌ای خطاب پیاچچو Pléchtchéev (۱۸۹۳) چخوف خبر میدهد که داستانی برای مجلهٔ « پیام آور شمال » پیش او میفرستد. مینویسد: عنوان آن « داستان کسالت آور » (ماخوذ از روزنامهٔ بیرمردی) است. چنانکه خواهید دید کسالت آورتر از همه چیز درواستدلالهای دور و دراز اوست که بدبختانه نمیتوان آنها را رد کرد زیرا که این قهرمان نمیتواند از آن چشم‌پوشد. این استدلالها مانند پایهٔ سنگین توپ یک چیز مقدر و ناگزیری دارد. آن پهلوان و حالت روحی و بیانات و خود وی را نشان میدهد.

همین دولی‌های پیش خود را که اغلب فقدان کامل اصول و کمال مطلوب گروه روشنفکران روسیه را در آن زمان مجسم میکند چخوف درست در « داستان کسالت آور » وصف کرده است. بوسیلهٔ یکی از قهرمانان پرفسر نیکلاستیانوویچ Nicolas Steganovitch تکامل روشنفکران اصلاح طلب را نشان میدهد که سرانجام اندیشه‌هایشان تباه میشود و در پی شوری مردم طبقهٔ دوم فرو میرود. نیکلاستیانوویچ که پیش از آن یکی از دوستان نکراسو و Nekrassov و کاولین Kaveline روزنامه‌نویس آزادی خواه معروف روسیه بود که هنوز هم در نظر جوانان نفوذ بسیار داشت مرد بهانه‌جویی شده است.

« داستان کسالت آور » یکی از بهترین قسمت‌های مجموعهٔ داستانه‌های او بعنوان « مردم ناراضی » (۱۸۹۰) است. چخوف در وصف زندگی روزانه هنر نمایی بسیار دارد. درین زمینه کسی با او برابر نیست. حقیقت حزن انگیزی را میتواند بشکل زنده‌ای بنماید. همین مدلل میکند که از سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ هنوز هیچ نشده چخوف استاد مسلم در رشتهٔ خود و قابل آنست که نه تنها داستانه‌های کوچک برای سرگرمی بنویسد بلکه برده‌های حماسی مانند « داستانه‌های کسالت آور » و « دشت‌ها » نیز رسم کند.

در مجموعهٔ « مردم ناراضی » یک سلسله روشنفکران

در داستان «میل بخوابیدن» خدمتگار حقیری بنام واینا Vania روزی که صبرش تمام شده بود مصمم می شود بچه مخدومان خود را خفه کند تا اینکه لااقل یک بار در عمرش بدخواه خود بخوابد. در داستانهای بعنوان «روباها» و «در تبعید گاه» در محیط تبعید شدگان وارد میشویم که نویسنده با حسن توجه آنها را وصف کرده است. چخوف در میان مردم ستم دیده سرچشمه ای از دلآوری و نیک بینی بدست می آورد. در داستان «در تبعید گاه» آثار پرزوری در برابر کسیست که بیش ازین تحصیل کرده بوده ولی بدبین و شکاکست. چخوف دآوری بی ارادگی را که از بیکاری فراموش می شود در میان مردم و در کار کردن بدست می آورد. در داستان «سه خواهر» ایرینا Irina میگوید: «انسان باید بعرق جبین کار بکند، معنی و مقصود از زندگی اینست». عبارت دیگر اگر کار جان بخشی نباشد مردم کودن و تباه می شوند. «میخورند» می آشامند، می میرند... و برای اینکه کسالت آنها را کاملاً خرف نکنند، بیچارگی، بخوردن و دکا Vodka، بورق بازی و مشاجره می پردازند. همه اینها در میان مردم کارگر نیست که با وجود شرایط زندگی ناگوار در میان آنها سرچشمه بدبینی و از هم فروریختگی اخلاقی نیست. چخوف درست بنام زندگی طبیعی ترده های مردم راز مرتجعان را فاش میکند که زندگی را باطریق بیمارستان «اطاق شماره ۶» بدل کرده اند.

«اطاق شماره ۶» خیلی پیش از داستانی درباره دارالمجانین است. این اطاق مظهر همه اصول اداری روسیه تزاریست که زندگی در آن هول انگیز بود. تهرمان چخوف فکر میکرد: «پس حقیقت اینست». این کلمات بمنزله تکرار موضوع همه داستانست.

درین داستان روح انتقادی چخوف باوج خود میرسد. نویسنده از سنت لئو تالستوی پیروی میکند که بی رحمانه ستمگری را بر زمینداد. همه جا، در هر قدم، ستمگری حکم فرماست. مدارا باشخصیت انسانی ظاهر سازی و ناسخوس است. برای اینکه مردم بی گناهی را از همه حقوق خود بی بهره

سرخورده و بی اصول و بی مقصد را می بینیم که از پیش چشم ما میگذرند. آثار چخوف بهیچوجه منحصر بوصف گروه روشنفکران نیست. میتوان گفت که سالنامه ادبی آن زمان را تشکیل میدهد. این مرد هنرمند که قوه توجه دقیقی دارد صفات متمایز روحیات طبقات مختلف جامعه روسیه را وصف کرده است.

چخوف با کمال زبردستی سلسله اوصاف «مردم بیکاره» را که در ادبیات سده نوزدهم روسیه ایجاد شده تکمیل کرده است. «مردم بیکاره» طبقه نجبای روسیه در زیر قلم چخوف پایشان می لغزد و در ضمن جاذبه و صفای روحانی خود را از دست میدهند. لایوسکی Laiovski که قهرمان داستان «جنگ تن بتن» است نماینده متمایزی ازین «مردم بیکاره» است که نویسنده بشکل کاملاً منفی او را وصف کرده است. وی خود را باز مانده زر خریدان میدانند. زندگی بیهوده خود را بوسیله افکاری مانند این پر میکنند که: «برای ما مردم پس مانده و بیکاره همه خلاصی ها در سخن را نیست». در درام «باغ گیلاس» پرده آشکاری از تنگدستی و تباهی فکری طبقه نجبا دیده میشود. آخرین نمایندگان طبقه ای که پیش از آن معروف بود و در فرهنگ نامه از آن سخن میراندند مردم نالایق و در خور ترحم و کاملاً ناقابل برای زندگی اند. نویسنده قهرمان دیگری ارمولای Ermolai را در برابر آنها قرار میدهد که نماینده حریصان جدیدیست که جای آنها را میگیرند. ارمولای بریشینیان خود چیره میشود؛ خانه بیلاقی را میخرد و با خودستایی کامل میگوید: «بعد ازین این باغ مال منست».

چخوف راز حریصان را فاش میکند. وی مجذوب مردم ساده از طبقه پایین است. در داستانهای جالب توجه «میل بخوابیدن» و «وانکا» Vanka چخوف بعنوان مدافع حقیقی ستم دیدگان جلوه میکند. از نامه ای پراز غلطهای فاحش که وانکای خرد سال خطاب بیدر بزرگش نوشته و بد رفتارهای آموزگارانش خود را برای او حکایت میکند چسان کینه نسبت بقیود اجتماعی جلوه میکند.

ناراحت و عجیب خواهد آمد. و این چه زندگی گوارایی خواهد بود».

آرزوی آستروو Astrov در «سه خواهر» و کورولو Korolev پزشک در داستان «بانگ واقعه جالب» و قهرمان «مرد ناشناس» و بسیاری از دیگران نیز همینست. برخی از آنها توفان آینده‌ای که زندگی را از خود خود بیرون خواهد آورد از پیش حس میکنند. توستنباخ Tausenbach در «سه خواهر» میگوید: «موقع رسیده است بهمنی آماده میشود، باد و باران سختی و بزودی تپلی و کسالت تمام میشود».

چخوف دمکرات مؤمنست. اینکه در مکتوبی گفته است که از کودکی پیشرفت اعتقاد داشته اتفاقی نیست. این ایمان را سخ نسبت پیشرفت در همه آثار وی آشکارست. در سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ عقاید چخوف بواسطه نفوذ جنبش دمکراتی توده‌ها رسوخ پیدا کرده است. درباره آزادی مطبوعات اظهار عقیده میکند با دانشجویانی که اعتصاب کرده‌اند یاری میکند از اندیشه دواتی که متکی بر اصول دادخواهی معینی باشد دفاع میکنند. عقیده دارد که روسیه قانون انسانی خواهد داشت. الپاتوسکی Elpatevski در خواطو خود مینویسد که پیش از ۱۹۰۵ چخوف بتمام حوادثی که مربوط بجنبش دمکراتی بوده دلبستگی کامل داشته است. «هرگز اوراتا این اندازه تحریک شده و شاش ندیده بودم... نه تنها مانند همیشه در باره اخبار ادبی و درباره ادبا پرسش میکرد بلکه میپرسد در کنگره پزشکان دریو گوو Priogov چه میگویند و چه حس میکنند، حال روحی در مراکز اجتماعی پیشروان (آزادخواهان) مسکو و پترزبورگ چگونه است. کی انتظار سقوط اصول مندرس را دارند. و وقتی که خود چیزی نقل می‌کرد مانند سابق بی‌ان نمی‌کرد؛ در حوادثی که روزنامه‌ها نقل می‌کردند در پی چیز دیگری گشت؛ نه در پی کسالت، سرشکستگی، تاریکی‌های زندگی روسیه، بلکه در پی وقایعی بود که پیشرفت و ترقی دسته مخالف را در روسیه نمایش می‌داد. این

کننده و بمشاغل شاقه محکوم کنند تنها یک چیز کافیست و آن مدنست. مدنی که باید رعایت تشریفات را کرده که قضاة مزد خود را برای آن میگیرند. سپس کار تمامست. چخوف همین محیط جان‌گرای وحشت‌زاد در داستان قابل ستایش خود بعنوان «مردی در محفظه» نشان میدهد. هم‌چنانکه «اطاق شماره ۶» مظهر اصول مقررست بلیکوو Belikov «مردی که در محفظه است» نمایندگان این اصول مردم آزار را مجسم میکند. همه مردم شهر در برابر این مرد می‌لرزیدند. «این مردی که همیشه با گالش و چتر حرکت میکرد در مدت پانزده سال دراز همه دبیرستانی را هراسان کرده است. چخوف ازین قهرمان بزارست. رفتار وی را در برابر این اصول اجتماعی که «مردانی که در محفظه‌اند» در آن بیشتر ندیکتی از قهرمانان او ایوان ایوانوویچ Ivan Ivanovitch بدین گونه بیان کرده است: «نه، دیگر نمیتوان اینطور زندگی کرد». قهرمانی که چخوف در برابر بلیکوو قرار داده و نویسنده هر دو خود میگویند: «تخالست این طور زندگی کرد». ازین گونه زندگی ناخشنودند و در آرزوی چیز دیگری. یکی از بیماران اطاق شماره ۶ ایوان دمیتروویچ Ivan Dmitrievitch ایمان بآینده بهتری دارد: «وقتی که دیگر پنجره آهن‌دار و نیم تنه زندانیان باشد». میگوید: «شاید بطرز پیش یا افتاده‌ای مطالب خود را میگویم، ممکن است شما بخندید، اما میدانم که سفیده زندگی جدیدی طلوع میکند، حقیقت غلبه خواهد کرد و نوبه ما هم خواهد رسید که خوش بشویم. من دیگر آنجا نخواهم بود، اما نوه‌های ما آن دوره را درک خواهند کرد. من از صمیم قلب بآنها درود میفرستم و بجای آنها خوشم. پیش بروید، امیدست که خدا یار شما باشد، دوستان من». این ایمان نسبت بزندگی بهتر در همه آثار چخوف رسوخ دارد.

در درام «سه خواهر» ورشینین Verchinine میگوید: «در آینده بیش و کم دور، در دوست یا سیصد سال دیگر زندگی کنونی ما را چیز خنده آور یا هراس انگیزی خواهند دانست: هر چه امروز هست بنظر دشوار و درشت، بسیار

در بهار ۱۹۰۴ بود؛ در محیط انقلاب را حس میکردند».

چخوف در افکاری که در بارهٔ صنعت دارد معتقد بوجهٔ اجتماعی صنعت است. اغلب گفته است که هر اثری باید اندیشهٔ عالی را بیان کند. یکی از قهرمانان او دارن Darn دز «مرغابی دریایی» می گوید: «اثر صنعتی باید ناچار فکر عالی را بیان کند. تنها آنچه جدیدست بزرگست. این مطالب را هم علاوه کنید که اثر صنعتی باید اندیشهٔ روشن و هویدایی را در خود پیروراند. شما باید بدانید برای چه چیز می نویسید. وگرنه، هر گاه بی مقصود معینی درین راه وارد شوید در گمراهی خواهید شد و هنر شما شمار اهلک خواهد کرد».

در همان درام تریگورین Trigorine می گوید: «من تنها دورنمای نیستم، من وطن پرست هم هستم، وطن، ملت را دوست دارم؛ حس می کنم که اگر نویسنده ام، من مکلفم از ملت، دردهای آن، آیندهٔ آن و از علم حرف بزنم».

چخوف در جای دیگر می نویسد: «ادبیات را چنین نامیده اند زیرا که زندگی را آن چنانکه در حقیقت هست تصور می کند. مقصود از آن اینست که حقیقت صمیمانه و مطلق را بگویند. وظیفهٔ صنعتگر اینست که هر چه می بیند اگر هم نفرت انگیز باشد آنرا تصور کند، وظیفه اش اینست که بر نفرت خود را زیر پا بگذارد، قوهٔ تصور او باید زندگی را با همهٔ زشتی های آن منعکس سازد، ادیب شیرینی بز و عطر کش و مسخرهٔ دوره گرد نیست». چخوف از مقام نویسندگی این تعریف را کرده است: «مقصود من اینست که بیک سنگ دو ضربت بزنم: زندگی را با حقیقت تصور کنم و در ضمن نشان بدهم تا چه اندازه از قاعده منحرف می شود: هم چنانکه بر همه کس دیگر قاعده نامعلومست بر من نیز معلوم نیست».

گورکی نسبت بمقام اجتماعی چخوف در کشورش بالاترین عقیده را داشت. بنابر عقیدهٔ گورکی چخوف «یکی از بهترین دوستان روسیه، دوست باهوش، بی طرف، منصفی است، دوستی که آنرا دوست دارد و در رنج آن شریکست. روسیه او را فراموش نخواهد کرد. مدت های مدید آثار چخوف در فهم زندگی یاری خواهد کرد؛ نوشته های او که لب خند

حزن انگیز دل دوستداری بر آن تابیده است، داستانهایی او که آغشته از معرفت دقیقی نسبت بزندگی است، بیطرفی پراز فرزاندگی و حسن توجه مرد حساس و باهوشی که همه چیز را می فهمد در آن هست نه حس ترحم او». علی رغم کسانی که از فقدان وجههٔ مشترکی در آثار چخوف سخن میراندند گورکی گفته است: «در آثار چخوف چیزی بیشتر از وجههٔ مشترك هست. وی بر عقیده ای که نسبت بزندگی داشت مسلط بود و بدینگونه مافوق آن بود. همهٔ کسالت، همهٔ نابخردی، همهٔ آشفتگی زندگی را بنظر عالی نشان می دهد».

چخوف نویسندهٔ حقیقت بین بزرگی بوده است. با کوچک ترین واقعه، با کوچکترین حالتی يك چیز جالب و اساسی را بیاد می آورد. امساک در صنعت، شایستگی او که چیز اساسی و جالب را در نظر بگیرد امتیاز حقیقت بینی چخوف اینجاست. چخوف اصول امساک را در صنعت که نویسندگان طبیعت جوی کاملاً از آن بیگانه اند بدینگونه بیان کرده است: «اگر در فصل اول خود میگویند که تفنگی بردیوار آویزانست، درین صورت، در فصل دوم یا سوم حتماً باید این تفنگ تیر بیندازد». این دستور مختصر اساس حقیقت بینی چخوف را بیان میکند. باید گفت که درین زمینه مبتکر حقیقتیست. اگر در نظر بگیریم که چخوف این وجههٔ صنعتی را در زمانی طرح کرده است که طبیعت جویی بازم نفوذ بسیار داشت یعنی آن طبیعت جویی که بواسطهٔ فقدان امساک در اصول ادبی و بواسطهٔ اطناپ در جزئیات مغل امتیاز داشت می بینیم که چخوف سنت ها را از میان برده و اصول صنعتی جدید بمیان آورده است. در اصول حقیقت بینی تعمق کرده و آنرا توسعه داده است. چخوف در داستان و حکایت و قصه های کوچک استادی بی مانند است. اصول کاملی برای توصیف روحیات مردم طبقهٔ دوم و پستی های زندگی ایجاد کرده است. چخوف توانسته است با دقت شگفت انگیزی آنچه بی نوایی که در زندگی بی سوادان هست نشان دهد. این دقت در انشاء باهم آهنگی دست بدست داده است. رعایت دقیق

تناسب، امساک و ایجاز خواص ممتاز هنر چخوفست که در ادبیات زمانه وی و دوره آینده نفوذ دارد.

چخوف در صنعت توصیف مناظر استاد بزرگ است. درین زمینه ما بیکی از اصول مرجح او برمی خوریم و آن تجسم است. مناظر چخوف محیطی برای کارهای قهرمانان او ایجاد می کند و می توان گفت که محیط مؤثر است. مناظر او ما را در جهان باطنی مردم وارد می کند. یکی از صفات ستوده صنعت چخوف هزل است. مخصوصاً برای توصیف نابخردیها و ناهنجاریهای زندگی آنها بکار برده است. در پشت هزلی که در ظاهر معصومانه است خرده گیری بی اغمازی نسبت ببیسوادان می بینیم. ازین حیث چخوف را میتوان در ردیف گوگول قرار داد. طبع هزال چخوف که از آغاز نویسندگی وی آشکار شده تا پایان زندگی او را ترك نکرده

است. این طبع هزال راحتی در «جدی» ترین آثار او می بینیم. این نکته را هم علاوه کنیم که چخوف میتواند تجزیه های روان شناسی دقیق بکند، این مطلب را در یک سلسله از آثار او مخصوصاً در آثار دوره اخیر زندگی او «داستان کسالت آور» ببعد و بخصوص در نمایشنامه های او (۱) می بینیم.

چخوف درباره خود گفته است: «هر چه من نوشته ام پنج شش سال دیگر فراموش خواهد شد. اما راههایی که من باز کرده ام باقی خواهد ماند. یگانه هنر من همینست». درین اظهار عقیده ناشی از فروتنی و نادرست در باره خود آنچه کاملاً راستست اینست که راههایی که او باز کرده هرگز فراموش نخواهد شد. نفوذ چخوف بر ادبیات روسی و بر ادبیات جهانی بدین گواهی می دهد.



(*) عمداً بتأثر چخوف و امتیازات آن نمی پردازیم. خاصیت ممتاز درام نویسی چخوف اینست که با آنچه زندگی حقیقی باطنی و عادی تر از همه چیز دارد نزدیکست. این تمایلی که در مجموع آثار چخوف آشکارست مخصوصاً در نمایشنامه های او بیشتر قوت میگیرد.